

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

چکیده بحث گذشته

بحمدالله مباحثی را پیرامون آیه شریفه خمس و آیه انفال و آیات فیء قبل از سفر حج عنوان کردیم و به مناسبت، بحث فدک را که مربوط به یکی از این آیات شریفه بود را عنوان کردیم و نکاتی را ذکر کردیم.

یک نکته دیگر اینجا باقی مانده که این را هم باید متعرض شویم و آن نکته این است که در سوره مبارکه حشر، آیه 6 و 7، که آیه ششم این بود: «وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أُوتِيتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، و آیه هفتم که کلمه «واو» ندارد و نکته اش را هم مفصل ذکر کردیم: «وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ».

عرض کردیم که این دو آیه مباحث فراوانی داشت و جمع بین این دو آیه نکات زیادی داشت که یک راهی در جمع بین این دو آیه را ما اختیار کردیم.

جمع بین آیه اول سوره انفال و آیه هفتم سوره حشر

آنچه الان مد نظر است این است که جمع بین آیه 7 سوره حشر و آن آیه اول سوره انفال چیست؟

در سوره انفال می فرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ»، - با توجه به این مقدمه که معنای لغوی کلمه «فیء» و کلمه «انفال» را قبلاً توضیح دادیم، از نظر لغوی بین فیء و انفال فرق وجود دارد. «فیء» به معنای رجوع است، «ما أفاء» یعنی «ما أرجعه الله»، انفال به معنای زیادی است، نماز نافله هم چون زائد بر نمازهای یومیه است، از آن تعبیر به نافله می کنند. چون زائد بر فرائض است تعبیر به نافله می کنند.

حالا سؤال این است که در این آیه شریفه سوره انفال می فرماید انفال برای دو نفر است؛ «لله و للرّسول». حتی کلمه «ذی القربی» را هم در اینجا ذکر نمی کند. اما در آیه هفتم سوره حشر که مسئله «فیء» هست می فرماید: «ما أفاء الله علي رسوله من اهل القري»، این را برای شش طائفه قرار می دهد. «فلله وللرّسول و ذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل». درست است بین فیء و انفال لغۀ فرق است اما مصداقاً فرقی نیست، در فقه هم فقهاء مصداقاً بین فیء و انفال فرق نمی گذارند، نمی توانیم اینجا قائل شویم به اینکه در قرآن بین فیء و انفال فرق وجود دارد.

آنوقت اگر یکی هستند آن آیه می‌فرماید انفال، لله و للرسول است، این آیه می‌فرماید برای شش طائفه است. جمع بین اینها به چه نحوی است؟

من در بسیاری از تفاسیر هم دیدم این را مع الأسف متعرض نشده‌اند، حتی این مقداری که از تفسیر مرحوم علامه طباطبائی (رضوان الله علیه) من دیدم ایشان هم این نکته را متعرض نشده‌اند.

ابتدای همین سوره حشر را یک مقداری دنبال کنیم ببینیم آیا این «فیء» را که ما آخر الامر گفتیم این فیء در این آیه هفتم، «فیء خاص» است، «فیء من اهل القری» است و احتمال دادیم که شارع، بین «فیء من اهل القری» و سایر موارد فیء فرق بگذارد، این آخرین نقطه‌ای بود که قبل از بحث فدک، ما مفصل عرض کردیم.

اینجا در این آیه هفتم اولین سؤال این است که آیا این «فیء من اهل القری» انحصار به این شش طائفه دارد یا اینکه آن آیه بعد هم دنباله همین است؟

این آیه می‌فرماید «ما أفاء الله علي رسوله من اهل القری»، این برای شش گروه است، بعد هم می‌فرماید: «کي لا يكون دولة بين الأغنياء». قبلاً اینطور بود غنایمی که در عرب جاهلیت در جنگها بدست می‌آوردند، بین اشراف و سران قبائل دست به دست می‌چرخید، قرآن می‌فرماید این نباید به عنوان چرخش بین دست اغنیا باشد، از دست این غنی به دست آن غنی، بعد او می‌فروخت به او، بعد این هدیه می‌کرد به این. خیر نباید اینطور باشد.

حالا یک نکته‌ای هم که باز از جهت اصولی در این آیه شریفه وجود دارد این است که آیا این حکمت است یا عنوان علت را دارد؟ آیا این تعلیل است یا یکی از غایات است که در اینجا ذکر شده؟ چون این تمام العلة و تمام الملائک هم نیست، فعلاً باز به این جهتش هم کار نداریم.

آیه بعد می‌فرماید: «لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ ديارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ»، این «للفقراء المهاجرين»، عطف به چیست؟ نمی‌توانیم بگوییم که یک جمله استینافیه است، این متعلق به همان جمله قبل است.

احتمالات در آیه

آیا بگوییم این جمله «للفقراء والمهاجرين» بدل برای آن یتامی و مساکین و ابن السبیل است؟ این یک احتمال.

این احتمال با آن روایاتی که قبلاً گفتیم که این یتامی و مساکین و ابن السبیل، اینها هم باید از همین بنی هاشم باشند، سازگاری ندارد.

برخی احتمال داده‌اند این «للفقراء المهاجرين» بدل از خود «ذی القربی» باشد. در تفسیر أبی السعود، جلد 8، صفحه 228، ایشان فرموده فقره، بدل از ذی القربی و جملات بعد است. یعنی فقره، بدل از ذی القربی و یتامی و مساکین و ابن السبیل است. این هم احتمال دومی که در اینجا است.

احتمال سوم این است که این طائفه‌ی هفتم است. اصلاً عنوان بدلیت ندارد، نه بدل از ذی القربی به بعد است، نه بدل از یتامی و مساکین و ابن السبیل است، بلکه خداوند می‌فرماید رسول خدا این فیء را برای فقراء از مهاجرین، «الذین اخرجوا من ديارهم و اموالهم»، مهاجرین که کفار مکه آنها را وادار به هجرت کردند، خانه‌ها و اموالشان را رها کردند «و یتتغون فضلاً من الله و

رضوانا»، فضل همان رزق دنیوی است، رضوان، رزق اخروی است، «وینصرون الله و رسوله». بگوییم این «فقراء المهاجرین» یک گروه دیگری هستند. نتیجه این می‌شود که هفت گروه شد.

ما قبلاً گفتیم لسان آیه 7 سوره حشر، همان آیه 41 سوره انفال است: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ».

در آیه خمس، منحصر به همان شش تا بود، اگر در اینجا گفتیم «فقراء مهاجرین» طائفه هفتم است، پس نتیجه این می‌شود که این آیه دیگر کاری به آیه خمس ندارد، و لو لسان و موارد مصرف، شبیه به هم و نزدیک به هم است، اما اینجا دائره‌اش توسعه دارد.

خمس باید برای خدا و رسول و ذی القربی – که این می‌شود سهم امام (علیه السلام) – یتامی، مساکین، ابن السبیل – که می‌شود سهم سادات – که قبلاً توضیحش را عرض کردیم، اما در اینجا ظاهر این است که این «للفقراء» نه بدل از ذی القربی است، نه بدل از آن سه طائفه دیگر است، بلکه خودش یک عنوان مستقل است.

در اینکه این «للفقراء المهاجرین» مرتبط با آیه قبل است تردیدی نیست، این خودش یک متعلق جدای از آن صدر آیه قبل ندارد، متعلقش همان «ما آفأه الله علی رسوله من اهل القری» است.

ما چطور می‌توانیم بگوییم که عنوان «فقراء» بدل از «ذی القربی» است؟ این چه ارتباطی به آن دارد؟ ذی القربی یک عنوان مهمی است که فقط شامل امام (علیه السلام) یا ذی القربای پیامبر است. چون در اینجا واو نیامده، ما حتماً باید بگوییم این بدل است؟! چه لزومی دارد؟ آیا در ادبیات اگر کلمه واو را نداریم، باید بگوییم قطعاً یا عطف تفسیری است مثلاً، یا عطف بیان است یا بدل است؟ حتماً باید یکی از اینها را ملتزم شویم؟ خیر، لزومی ندارد، ما یک واو در تقدیر می‌گیریم. کجای عنوان «فقراء مهاجرین» با عنوان ذی القربی سازگاری دارد؟ کجای آن فقر شدید و غیر شدید دارد؟

اگر طبق احتمال اول، این را بدل از یتامی و مساکین و ابن السبیل بگیرید، در کجای ابن السبیل، فقر معتبر است؟ ابن السبیل الان در شهر خودش غنی است اما آنجا دستش خالی است. آن وقت بگوییم که این یتامی و مساکین و ابن السبیل یعنی فقراء، این اصلاً با فصاحت قرآن سازگاری ندارد که بگوییم خداوند اول یتامی را آورد، مساکین را هم آورد، خب یتامی هر که می‌خواهد باشد صدق می‌کند، دیگر عنوان «للفقراء المهاجرین» چه لزومی داشت؟

نظر استاد محترم

به نظر ما ظاهر این است که در اینجا تقدیر، أقرب به فصاحت است، برای اینکه این عنوان از جهت عرفی بدلیت ندارد، بالاخره بدل یک چیزی است که وقتی به عرف هم القاء می‌شود عرف باید بپذیرد.

مفسرین ما دیده‌اند اگر بخواهند اینجا واو را بیاورند، باید در تقدیر بگیرند، و تقدیر خلاف اصل است، بلافاصله به بدل پناه بردند. حالا بدل از چه چیزی قرار دادند؟ دیدند بدل از خدا و رسول نمی‌شود، گفتند بگوییم از ذی القربی تا آخر، یا بگوییم از یتامی تا آخر.

این محل به فصاحت است، خداوند وقتی اول عنوان ذی القربی را بیان می‌کند، این ذی القربی یا مراد اعم از فقیر و غنی است، که حق هم همینطور است، اصلاً از جهت فقهی هم فتوای فقها بر همین است که فیء وقتی به امام (علیه السلام) می‌رسد فرقی

نمی‌کند که نیاز داشته باشد یا نداشته باشد. بگوییم این «للفقراء» بدل است.

ثانیاً شما مگر در ادبیات نخوانده‌اید بالاخره بین بدل و مبدل منه نباید فصل واقع شود. اینجا این همه فصل واقع شده، در اینجا خداوند دو سطر را بیان کرده، بعد بیاید بدل را بگوید؟ این خیلی خلاف ظاهر است.

ما می‌گوییم این «للفقراء» عطف است، یک واو در اینجا در تقدیر بگیریم، یک عنوان مستقل هفتم است، کما اینکه قرینه این کلام، آیه بعدی است، یعنی در آیه بعدی یک گروه هشتم را ذکر می‌کند. یعنی شارع در اینجا 8 گروه را برای «فی» ذکر کرده، و شاهد قوی ما عملی است که پیامبر (صلوات الله علیه) انجام داده است.

پیامبر (ص) در فیء بنی النضیر که مورد آیه هم هست، این فیء بنی النضیر را آنچه که سهم خدا بود، برای فقراء از مهاجرین و سه نفر از انصار مصرف فرموده است.

پس معلوم می‌شود که این «للفقراء» می‌شود طائفه هفتم یا هشتم.

بیان مرحوم علامه طباطبائی

حالا اگر یک طائفه مستقلی بگیریم، مرحوم علامه (رضوان الله علیه) یک بیانی دارند که این «للفقراء» به عنوان راهنمایی است، که خداوند پیامبر را راهنمایی می‌کند. یعنی فیء در اختیار پیامبر است، پیامبر این را باید به مصرفی که رضای خدا در آن مورد هست مصرف کند، حالا خداوند این را بعنوان تعیین ذکر نمی‌کند، بلکه به عنوان راهنمایی که این سهم خدا و رسول از فیء را برای «فقراء مهاجرین» مصرف کند.

پس ما باشیم و ظاهر آیه، ظاهر آیه این است که «للفقراء المهاجرین» یک گروه هفتم است، کما اینکه آیه بعد «وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ»، که آن مربوط به انصار است و در شأن نزولش هم هست که پیامبر به سه نفر از انصار از این فیء دادند.

پس یک احتمال این است که بگوییم فیء را خداوند برای خودش و رسول و ذی القربی، یتامی، مساکین، ابن السبیل، (این 6 طائفه)، و طائفه هفتم؛ فقراء قرار داد. این یک. و بگوییم «وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ» هم طائفه هشتم است، که ما باشیم و ظاهر قرآن، همین درست است و نیاز به یک تقدیر «واو» دارد، اما آیه بعد شاهد بر این تقدیر است. این که بدل بودن در اینجا محل به فصاحت و بلاغت هست، اینها همه قرینه است برای اینکه ما یک واوی را در تقدیر بگیریم.

پس ظاهر آیات این است که خداوند این «فیء بنی النضیر» را برای این هشت گروه قرار داده است.

اما اگر آن بیان مرحوم علامه را گفتیم، که می‌فرمایند در «للفقراء المهاجرین»، خدا پیامبر را راهنمایی می‌کند که از این فیء یک مقداری در اختیار مهاجرین و انصار قرار دهد، لازمه و نتیجه‌اش این است که دیگر این طائفه مستقلی نمی‌شود، بلکه خدا که می‌فرماید آن که مربوط به خداوند هست به اینها بده، «للفقراء المهاجرین» یا سهم خدا و رسول خدا به فقراء و مهاجرین داده شود، که دیگر این «للفقراء» و «الَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ» طائفه مستقلی نشود.

حالا یا بگوییم آنچه صرف این دو گروه شود، سهم خدا است یا سهم رسول هم ضمیمه شود. این معنا ولو اینکه یک معنای خوبی است، ولی به نظر ما باز برخلاف ظاهر آیات است. ظاهر آیه که می‌فرماید «للفقراء المهاجرین»، این یعنی در کنار «لله»

قرار می‌گیرد، یعنی باید یک سهم را «لله» قرار دهیم، یک سهم را «للسول»، یکی را «لذی القربی»، یتامی، مساکین، ابن السبیل، یک سهم هم برای «فقراء مهاجرین» قرار دهی. برای اینکه اختیار مصرف سهم الله با پیامبر است، پیامبر می‌تواند اصلاً سهم الله را به فقراء غیر مدینه و مکه بدهد، یا در موارد دیگر مصرف کند.

اگر این بیان مرحوم علامه را بپذیریم و بگوییم اینجا سهم الله را منحصر کرده به فقراء مهاجرین و انصار، این برخلاف آن است که سهم الله اختیار مصرفش کاملاً در اختیار پیامبر است و اساساً این بیان شریف علامه ولو معنای لطیفی است، اما این تحمیل بر آیات است. یعنی بگوییم آنچه سهم خداست، درست است اختیار مصرفش با توسع، اما من راهنمایی می‌کنم که این را می‌توانی به فقراء مهاجرین بدهی. این ظهور در لزوم و تعین دارد، یعنی بر پیامبر لازم است که یک بخشش این فیء را برای فقراء مهاجرین قرار دهد.

پس ما اول باید تکلیف این آیات را روشن کنیم، که از این آیات چه استفاده می‌کنیم؟ آیات سوره حشر، فیء را برای 6 گروه یا 8 گروه قرار داده، یا اگر کلام أبي السعود را گفتیم یا کلام روح المعانی، که این را بدل از یتامی و مساکین و ابن السبیل قرار داده، یعنی للفقراء المهاجرین را بدل از یتامی و اینها قرار داده، نتیجه این می‌شود این فیء، لله و للسول و ذی القربی، آن وقت لله و للسول سهمش را بیاید جدا کند، سهم ذی القربی هم جدا شود، آن سه قسمت دیگرش را برای فقراء مهاجرین قرار دهد یا برای فقراء انصار قرار دهد.

ما باید اول این آیه شریفه را ببینیم آیا فیء در این آیه، از خدا و رسول و ذی القربی، تجاوز به غیر می‌کند یا نه؟ اگر تجاوز به غیر کند، آنوقت این سوال پیش می‌آید که جمع بین این آیه 7 سوره حشر و آن آیه اول سوره انفال چگونه می‌شود؟

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.